

مُرنغ پا کوتاه

(Henny-Penny)

نویسنده :

فلورا استیل

(Flora Steel)

مترجم :

اسماعیل پورکاظم

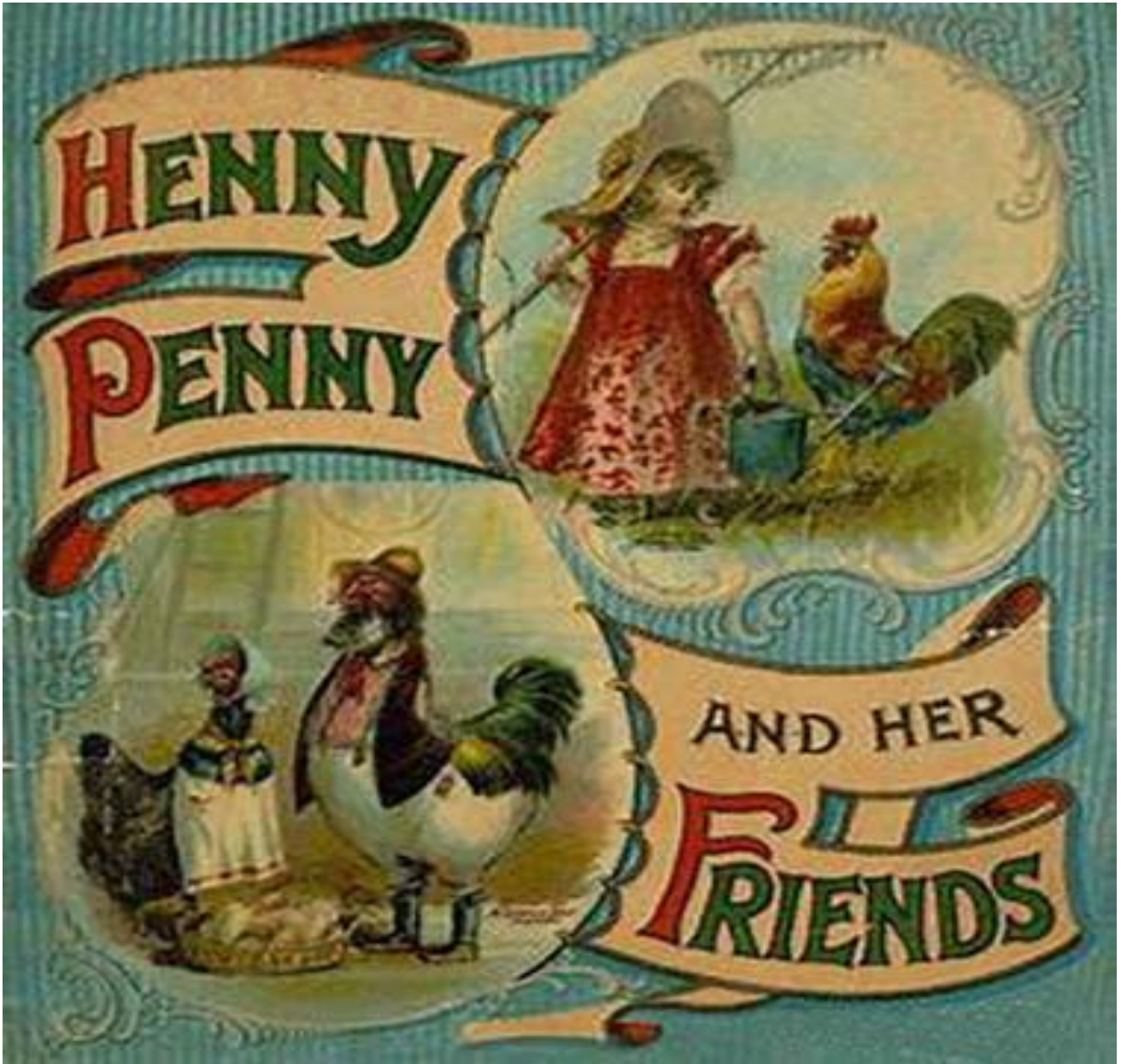
۱۳۹۸

«فهرست مطالب»

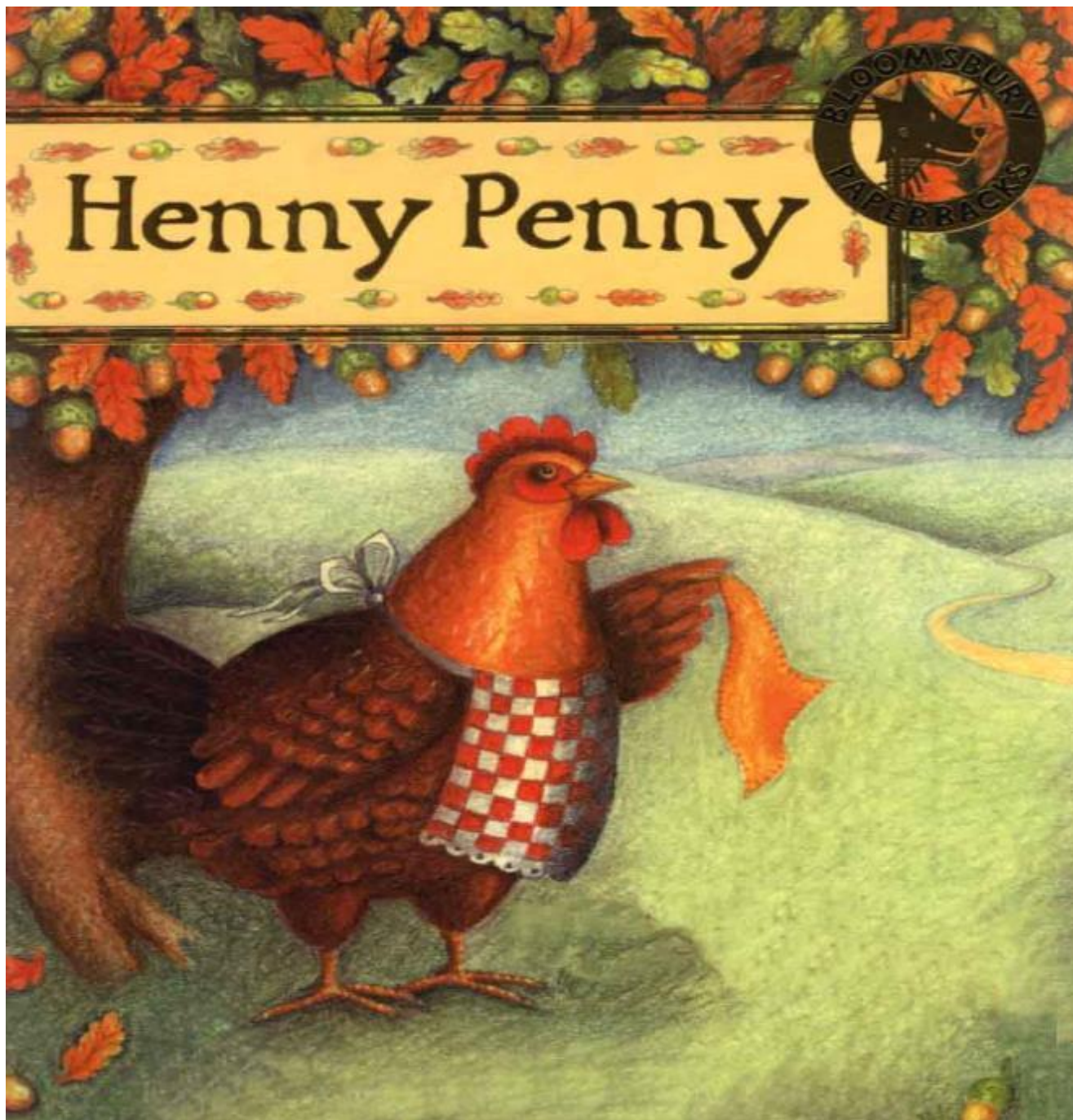
صفحه	عناوین داستان ها	ردیف
۳	"مُرغ پا کوتاه" اثر "فلورا استیل"	۱
		۲
		۳
		۴
		۵
		۶
		۷
		۸
		۹
۳۲		۱۰

داستان : مرغ پا کوتاه (Henny-Penny)

نویسنده : فلورا استیل (Flora Steel)



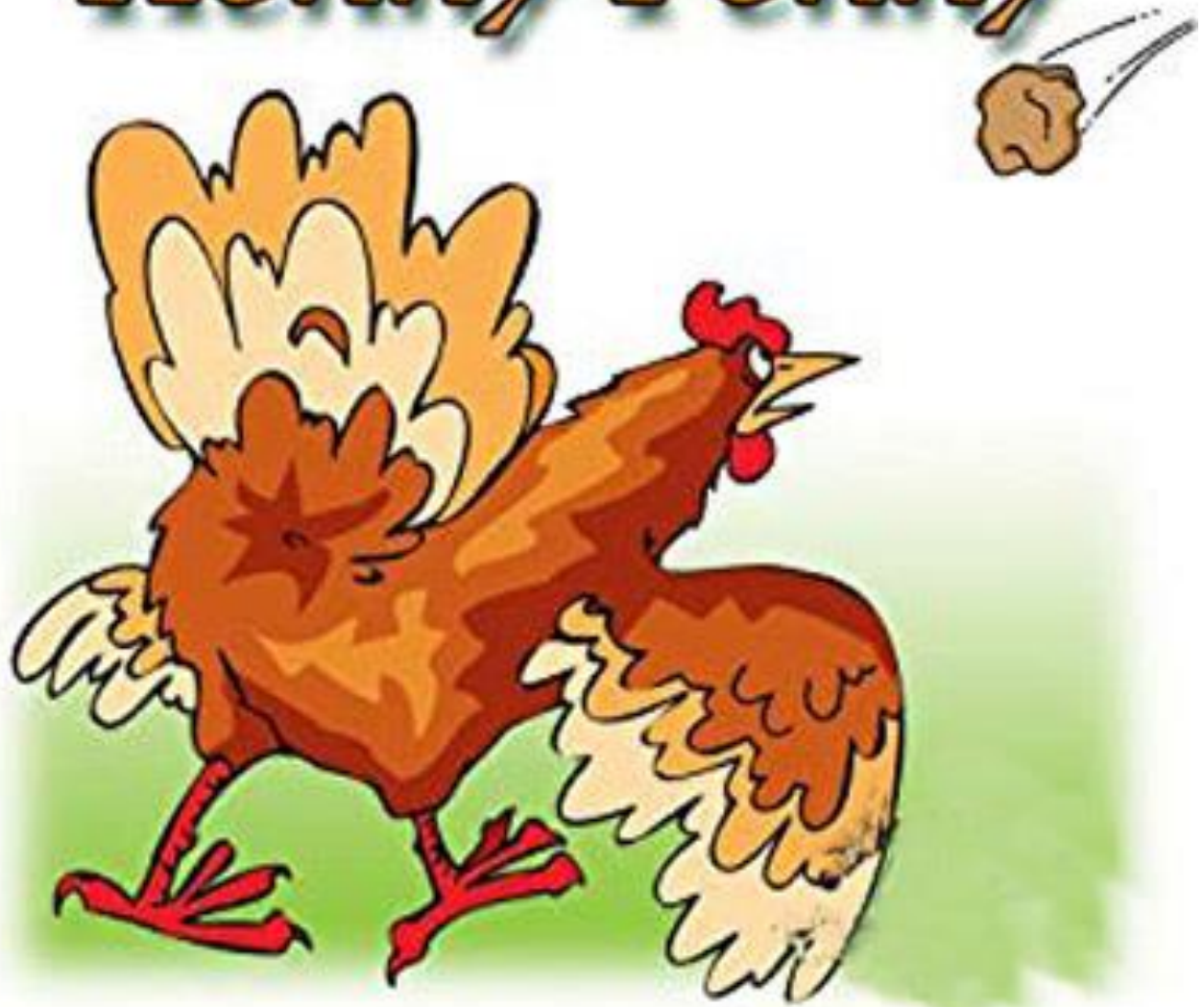
یکروز "مُرغ پا کوتاه" (هِنی پنی) در حال کندن دانه های ذرت از پشته های محصول درو شده مزرعه در زیر یک درخت بزرگ بود، که ناگهان یک میوه بلوط افتاد و با صدای "واک" ضربه ای بر سر وی وارد کرد و موجب ترس و آسیب وی گردید.



HENNY PENNY



Henny Penny

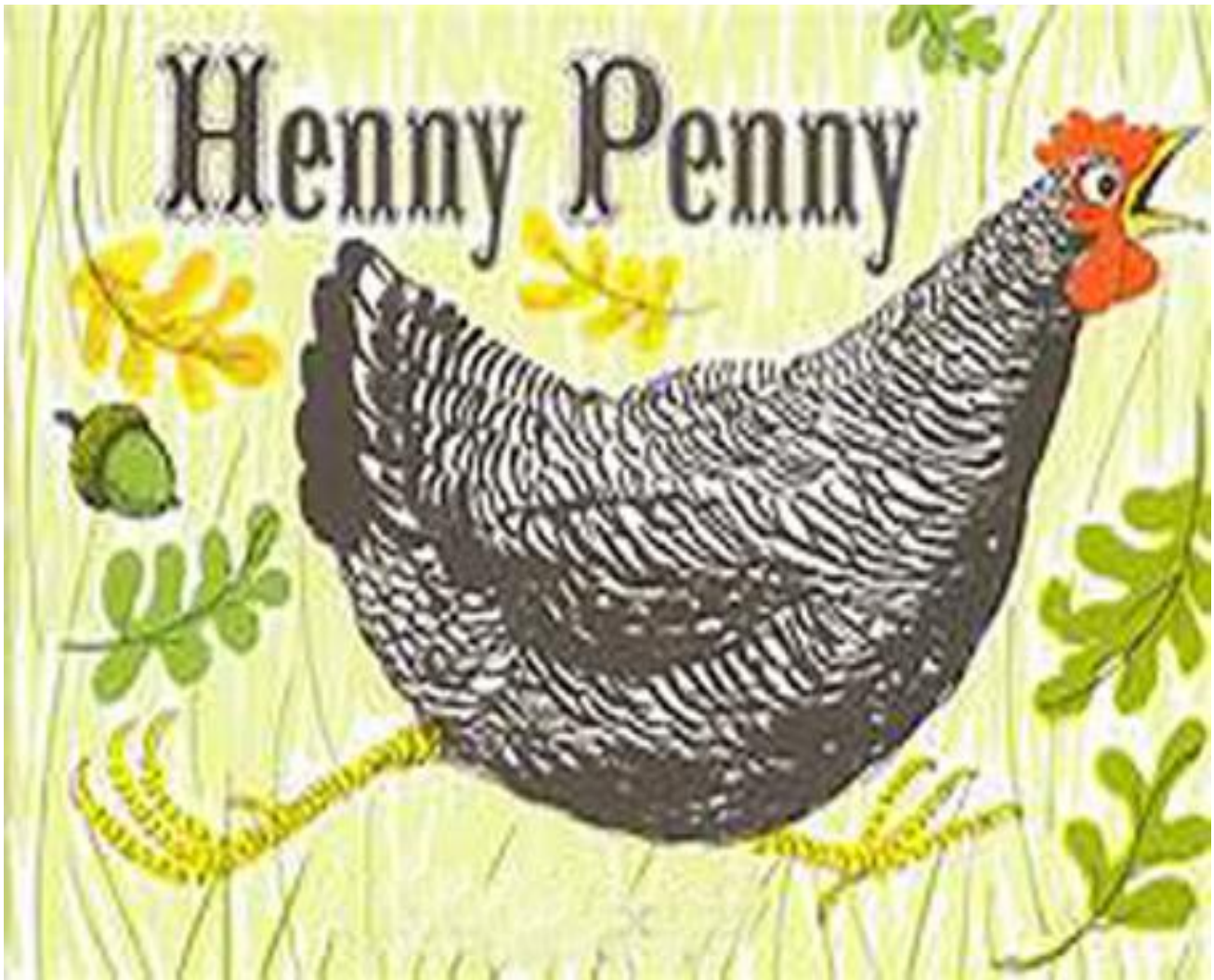


"مرغ پا کوتاه" با خود گفت:

این نوید یک بخشش و فیض خداوند برای من است.

شاید هم پیامی از جانب آسمان برای همه ما باشد.

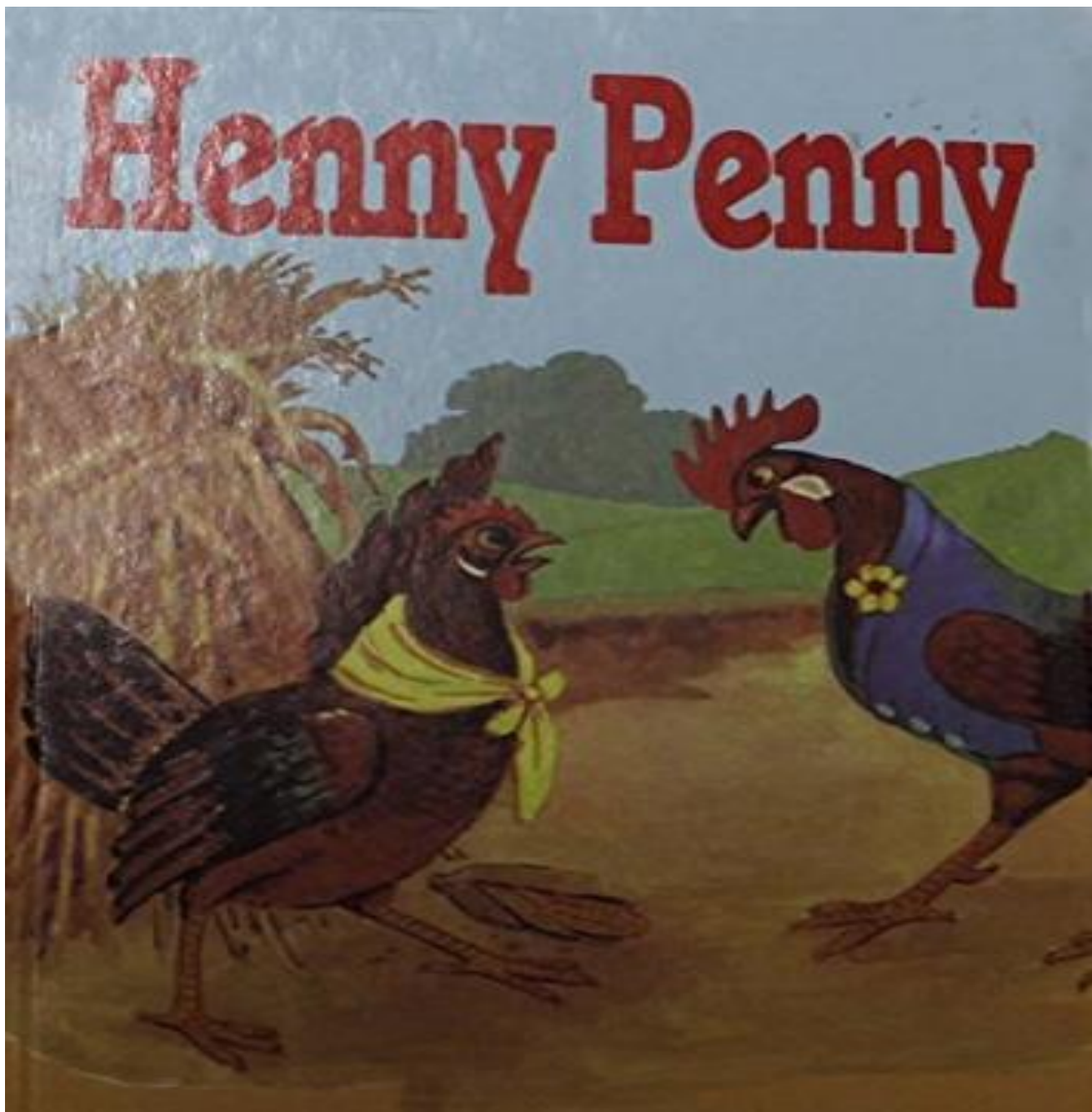
پس بهتر است بروم و این موضوع را به اطلاع حاکم شهر برسانم.





"مُرغ پا کوتاه" با این تصمیم به راه افتاد.

او رفت و رفت و رفت، تا اینکه با "خروس از خودراضی" (کوکى لوکى) مواجه شد.



"خروس از خودراضی" گفت:

"مُرغ پا کوتاه" کجا می روید؟

"مُرغ پا کوتاه" گفت:

آه، من قصد دارم که به نزد حاکم شهر بروم و به او خبر بدهم که چیزی از آسمان بر زمین افتاده است.

"خروس از خود راضی" گفت:

آیا من هم می توانم با شما بیایم؟

"مُرغ پا کوتاه" با خوشروئی پاسخ داد:

بله، حتماً.

بدین ترتیب "مُرغ پا کوتاه" و "خروس از خود راضی" به اتفاق همدیگر روانه شدند، تا به حاکم شهر خبر افتادن چیزی از آسمان را بدهند.





آنها همچنان رفتند و رفتند و رفتند، تا اینکه با "آردک گندهه" (دوکی دادلز) مواجه گردیدند.



"اُردک گندهه" به آنها گفت:

"مُرغ پا کوتاه" و "خروس از خود راضی" با همدیگر به کجا می روید؟

آن دو با همدیگر جواب دادند:

آه، ما قصد داریم که به نزد حاکم شهر برویم و به او بگوئیم که چیزی از آسمان فرو افتاده است.

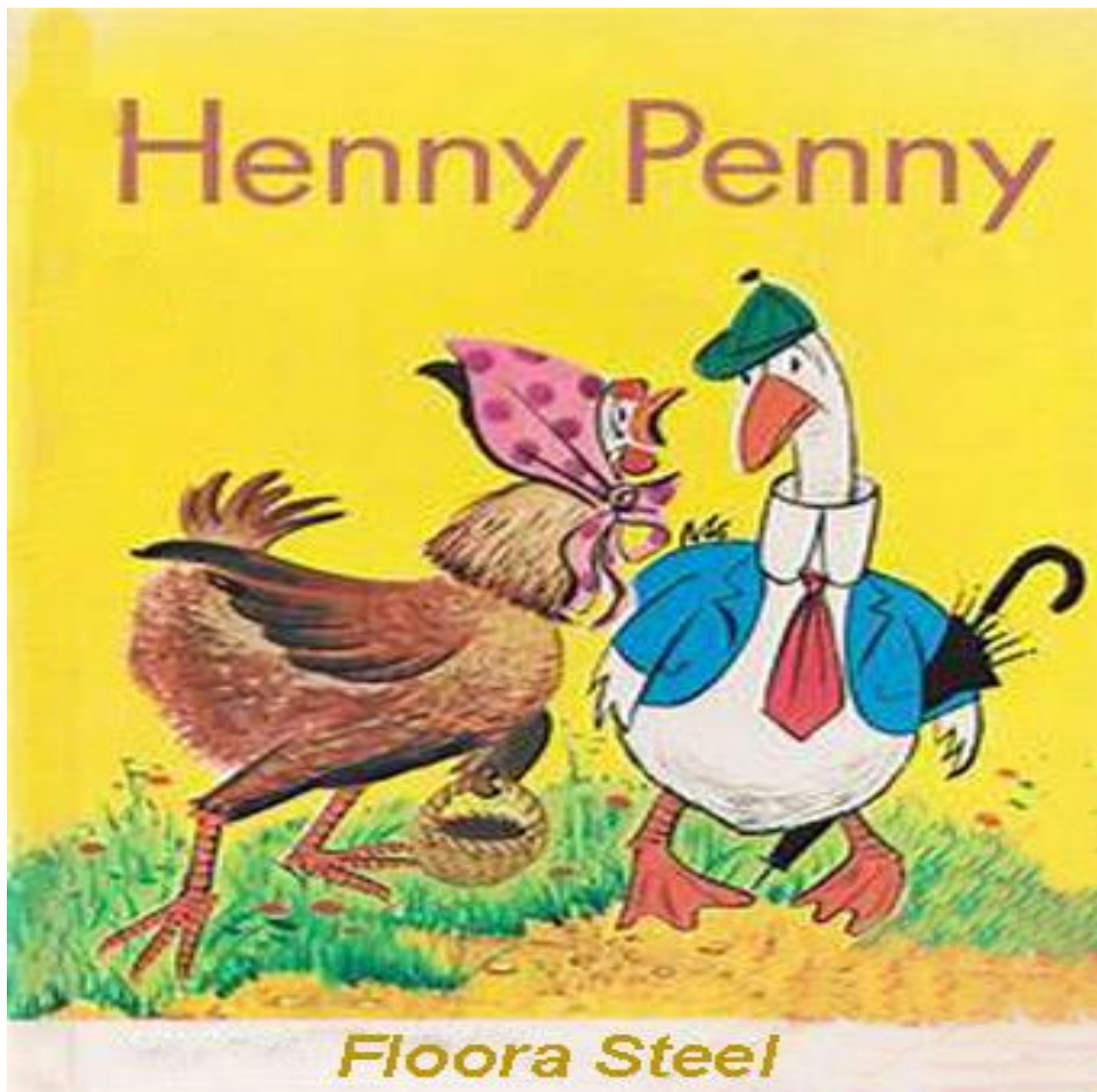
"اُردک گندهه" با هیجان گفت:

آیا امکان دارد که مرا هم همراهتان ببرید؟

"مُرغ پا کوتاه" و "خروس از خود راضی" گفتند:

بله، حتماً.

بدین ترتیب "مُرغ پا کوتاه"، "خروس از خود راضی" و "اُردک گنده" با یکدیگر همراه شدند، تا به حضور حاکم شهر بروند و خبر افتادن چیزی از آسمان را به او بدهند. آن سه نفر به اتفاق همدیگر همچنان رفتند و رفتند و رفتند، تا اینکه به "غاز گردن دراز" (غازی پوزی) برخوردند.



"غاز گردن دراز" گفت:

"مُرغ پا کوتاه"، "خروس از خود راضی" و "اُردک گنده" با همدیگر به کجا می روید؟

آنها در پاسخ گفتند:

آه، ما قصد داریم که به نزد حاکم شهر برویم و به او بگوئیم که چیزی از آسمان فرو افتاده است.

"غاز گردن دراز" گفت:

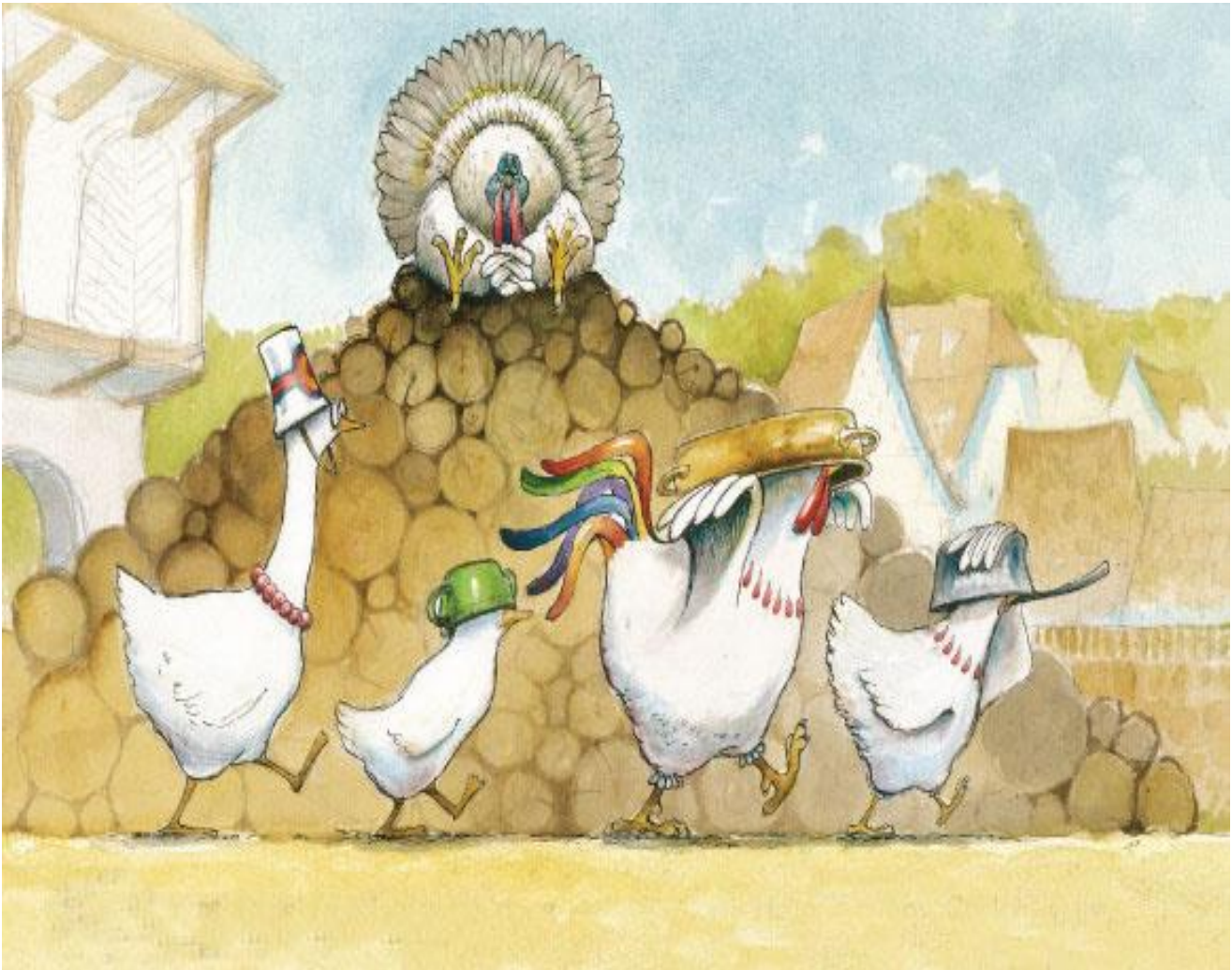
آیا اجازه می دهید که من هم با شما همراه بشوم؟

هر سه نفر یک صدا گفتند:

بله، حتماً. شما هم می توانید با ما بیایید.



بدین ترتیب "مُرغ پا کوتاه"، "خروس از خود راضی"، "اُردک گندهه" و "غاز گردن دراز" با همدیگر به راه افتادند، تا خبر افتادن چیزی از آسمان را به حاکم شهر برسانند. آنها به اتفاق همدیگر آنقدر رفتند و رفتند و رفتند، تا اینکه به "بوقلون ظاهر ساز" (تورکی لورکی) برخوردند.



"بوقلمون ظاهرساز" با دیدن آنها گفت:

"مُرغ پا کوتاه"، "خروس از خود راضی"، "اُردک گنده" و "غاز گردن دراز" با یکدیگر به

کجا می روید؟

آنها در پاسخ گفتند:

آه، ما با یکدیگر به توافق رسیده ایم که به نزد حاکم شهر برویم و به او خبر بدهیم که

چیزی از آسمان فرو افتاده است.

"بوقلمون ظاهرساز" به آنها گفت:

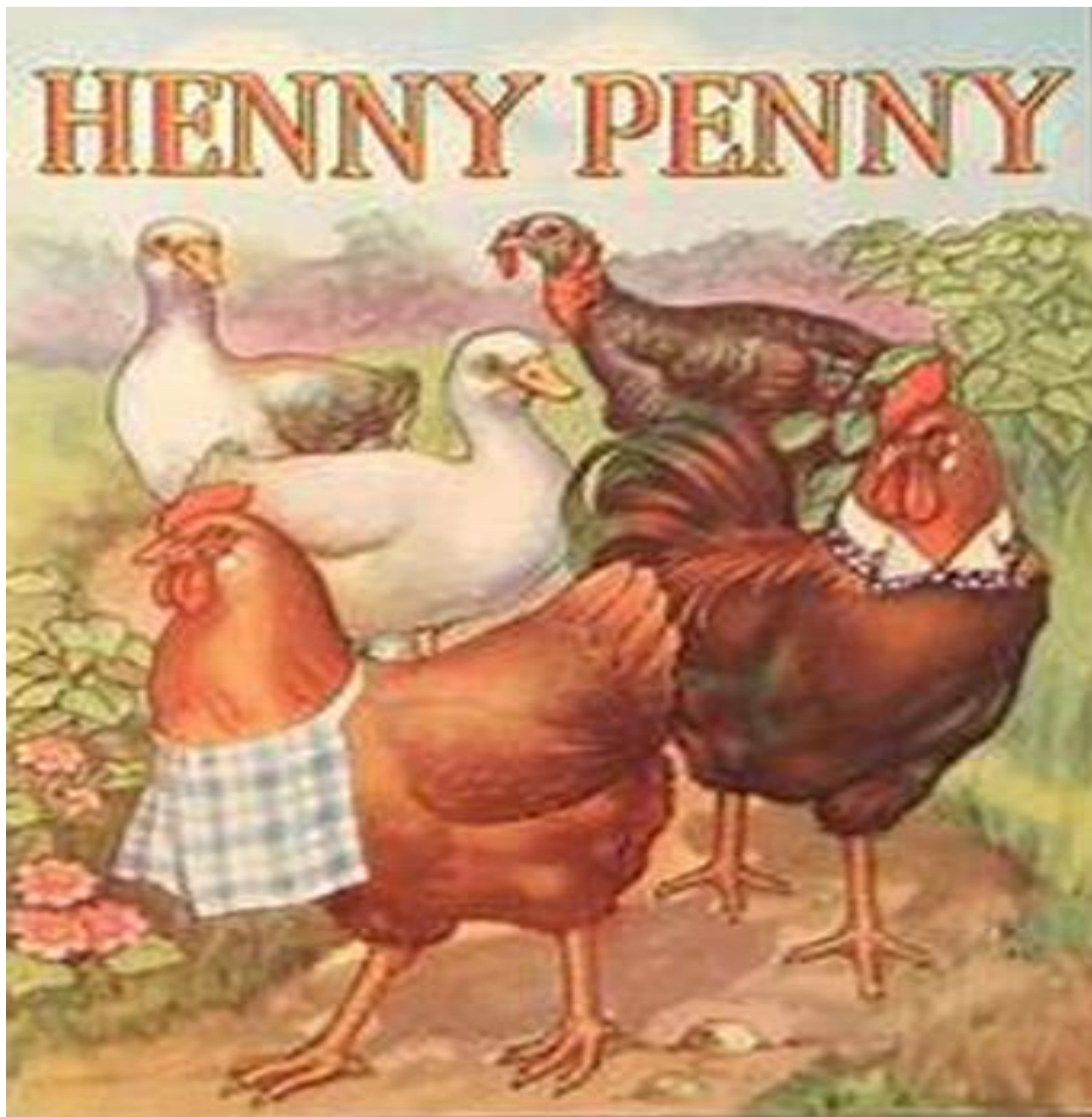
آیا من هم می توانم با شما بیایم؟

آن چهار نفر به وی گفتند:

آه، چرا که نه؟ شما هم با ما بیائید.



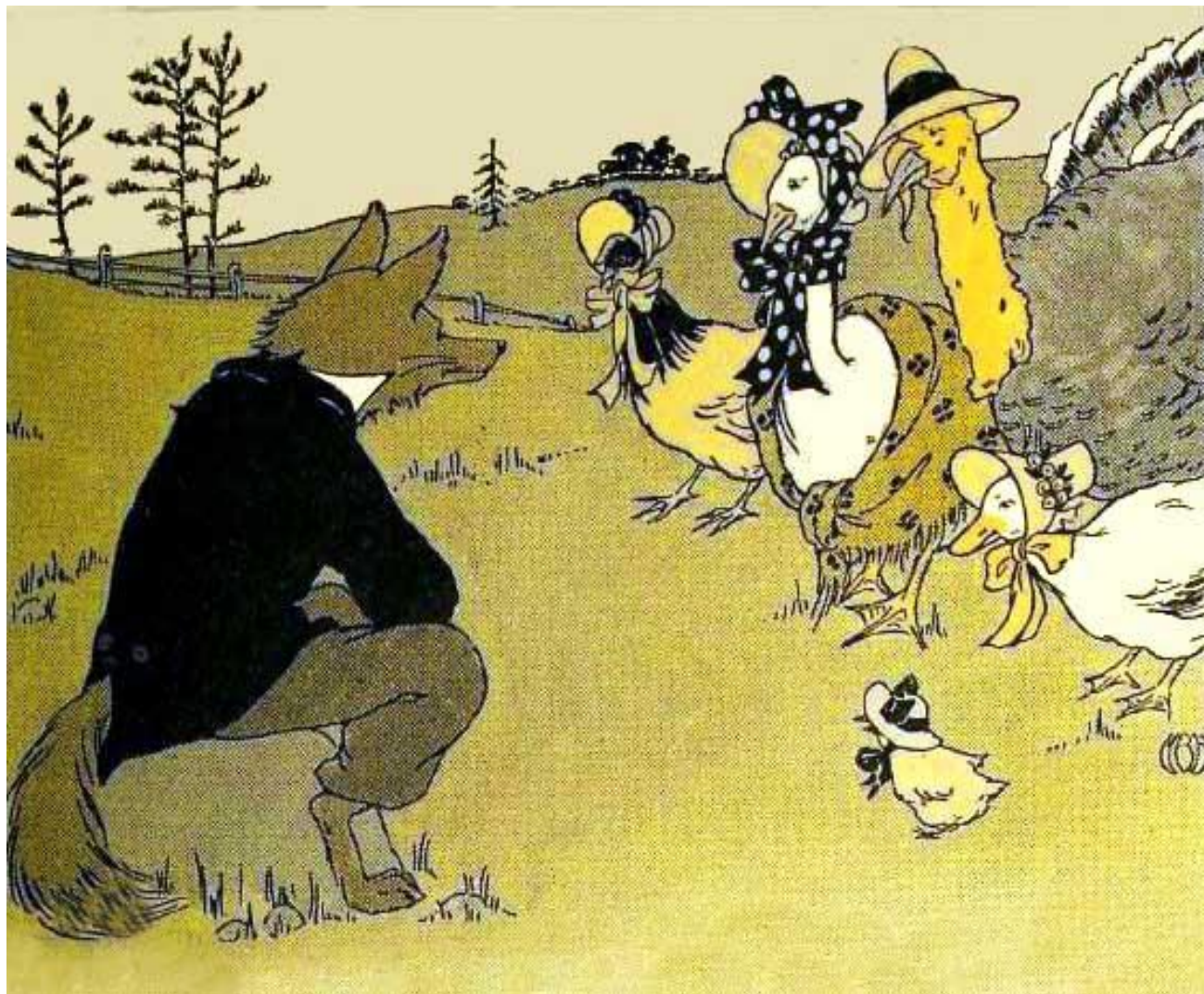
بدین ترتیب "مُرغ پا کوتاه"، "خروس از خود راضی"، "اُردک گندهه"، "غاز گردن دراز" و "بو قلمون ظاهر ساز" با همدیگر به راه افتادند، تا موضوع افتادن چیزی از آسمان را به اطلاع حاکم شهر برسانند.



HENNY PENNY



بنابراین همگی آنها به اتفاق یکدیگر آنقدر رفتند و رفتند و رفتند، تا اینکه به "روباه حيله گر" (فوکسی وکسی) رسیدند.



"روباه حيله گر" با دیدن آنها پرسید:
"مُرغ پا کوتاه"، "خروس از خود راضی"، "اُردک گندهه"، "غاز گردن دراز" و "بوقلمون
ظاهر ساز" همگی به کجا می روید؟
آنها در پاسخ گفتند:
ما با یکدیگر تصمیم گرفته ایم که به نزد حاکم شهر برویم و به او بگوئیم که چیزی از
آسمان فرو افتاده است.



"روباه حيله گر" گفت:

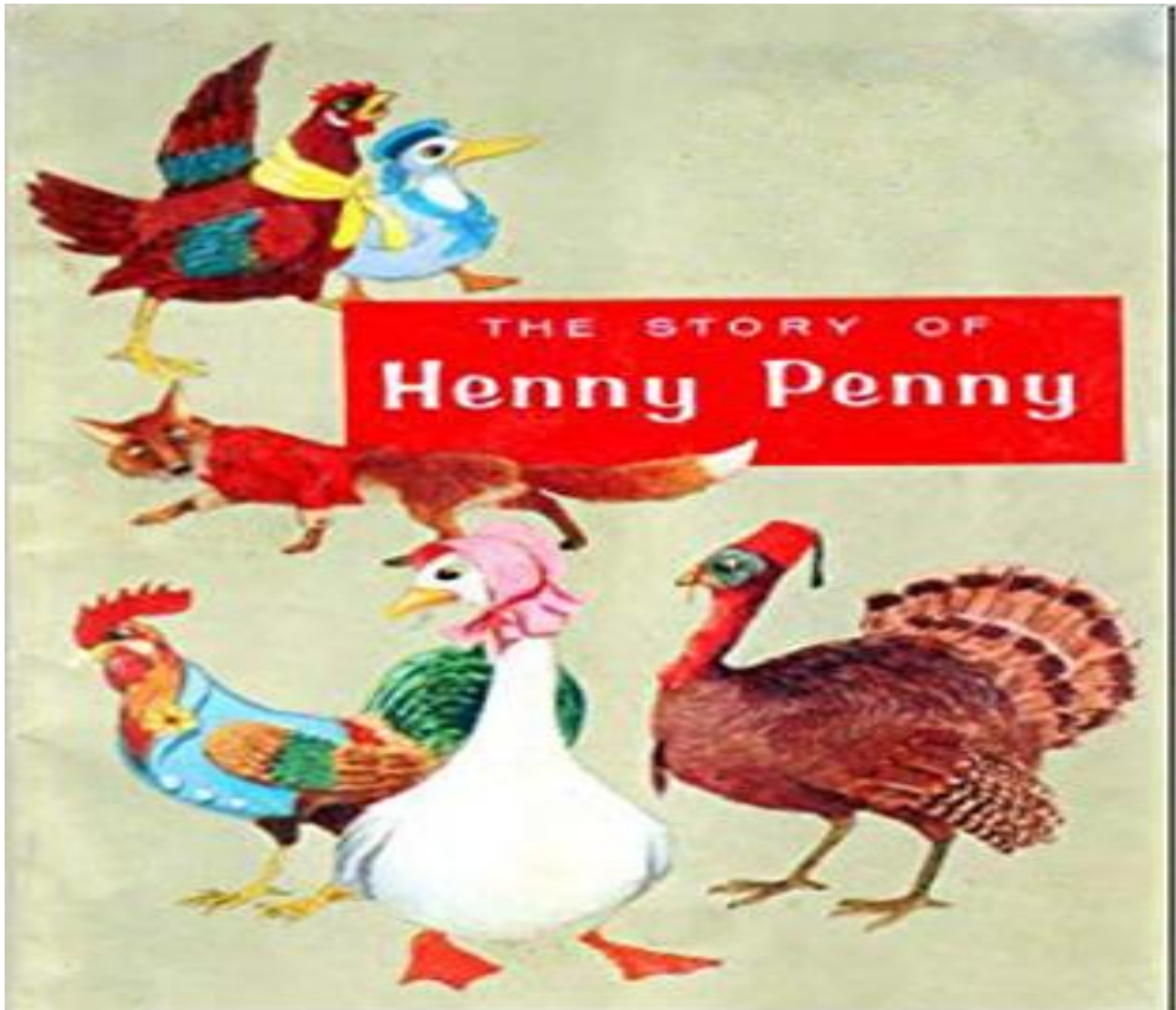
آه، دوستان عزيز، شما از اين راه نادرست نمى توانيد به نزد حاكم شهر برويد.

من راه درست رسيدن به نزد حاكم شهر را مى شناسم بنابراين:

آيا اجازه مى دهيد كه همراهتان بيايم و آن را به شما نشان بدهم؟

همگى آنها يك صدا گفتند:

آه، "روباه حيله گر" عزيز، حتماً همينطور است.



بدین ترتیب "مُرغ پا کوتاه"، "خروس از خود راضی"، "اُردک گنده"، "غاز گردن دراز"، "بو قلمون ظاهر ساز" و "روباه حيله گر" به اتفاق به راه افتادند، تا حاکم شهر را از افتادن چیزی از آسمان مطلع سازند.

بنابراین جملگی آنها به اتفاق همدیگر به راه افتادند.

آنها آنقدر رفتند و رفتند و رفتند، تا اینکه به نزدیک یک حُفره تنگ و تاریک رسیدند که در داخل زمین حفر شده بود و انتهای آن به هیچوجه قابل دیدن نبود. این حُفره در حقیقت همان تونل یا نَقبی بود که توسط "روباه حيله گر" برای در امان ماندن از حمله دیگر جانوران وحشی جنگل ایجاد شده بود و در انتهای آن خانه زیرزمینی وی قرار داشت که از طریق چندین تونل دیگر به بیرون راه داشت، تا هر لحظه امکان فرار داشته باشد. "روباه حيله گر" وقتی که همگی به مقابل حُفره تنگ و تاریک رسیدند، توقف کرد و به "مُرغ پا کوتاه"، "خروس از خود راضی"، "اُردک گنده"، "غاز گردن دراز" و "بو قلمون ظاهر ساز" گفت:

این راه میانبر به سمت خانه حاکم شهر است.

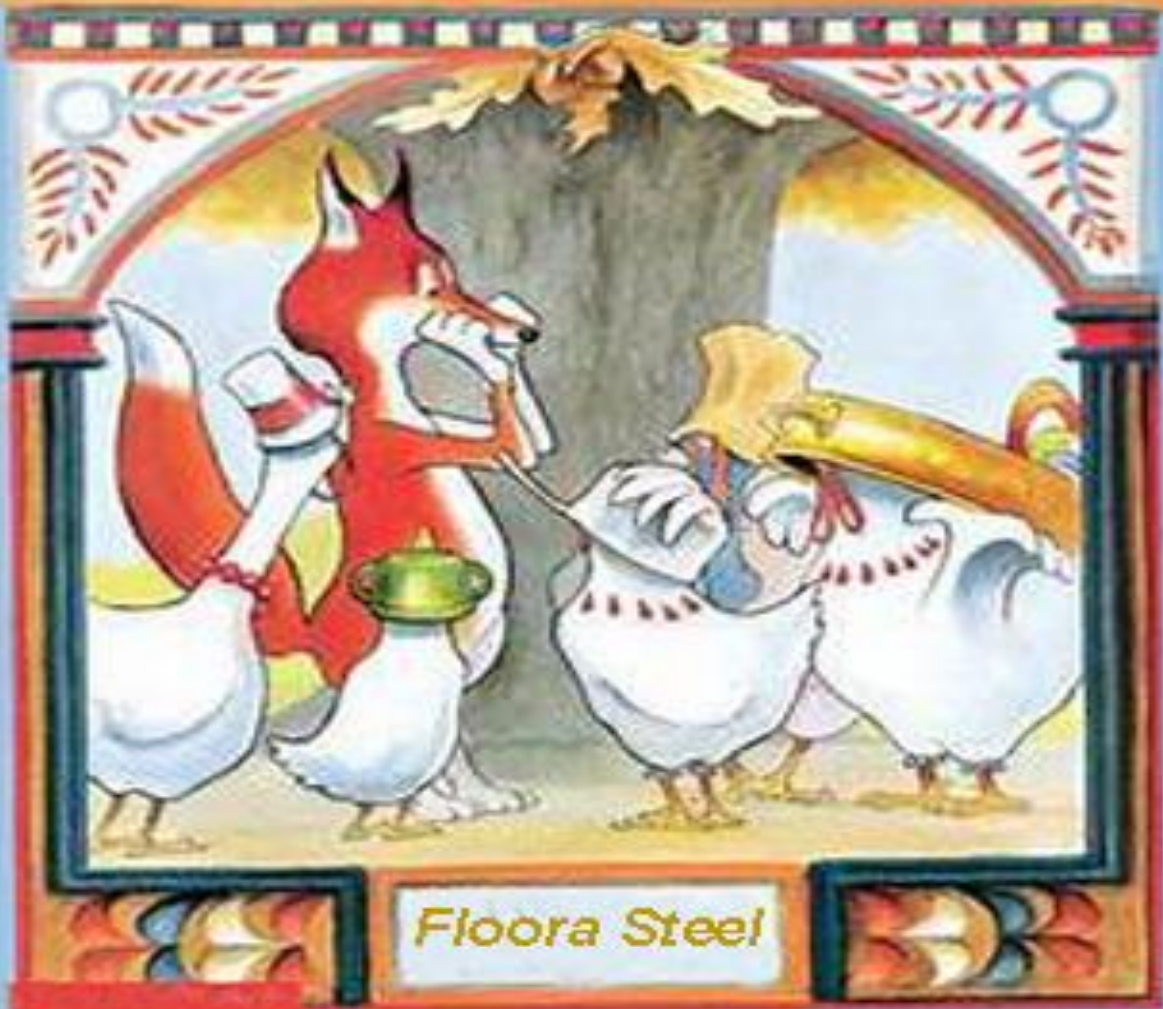
بنابراین اگر همگی شما به دنبال من به داخل این حُفره بیائید آنگاه خیلی زود می توانیم به نزد حاکم شهر برویم و موضوع را به اطلاع وی برسانیم.

توجه داشته باشید که من قبل از شما وارد تونل زیرزمینی باریک می شوم لذا اصلاً نترسید و همگی به ترتیب به دنبال من داخل شوید.

جملگی آنها یکسره گفتند:

وای، البته، چرا که نه؟ ما بدون شک به ترتیب به دنبال شما خواهیم آمد.

Henny Penny



با این قول و قرار ابتدا "روباه حيله گر" وارد تونل باریک زیرزمینی شد.
او اندکی که جلوتر رفت آنگاه در گوشه ای متوقف گردید و به انتظار آمدن سایر همراهان ماند.

این زمان "بوقلمون ظاهر ساز" با شوق و ذوق بسیار زیادی سایرین را به کنار زد و به عنوان اولین نفر وارد حُفرهٔ تَنگ و تاریک زیرزمینی شد اما هنوز فاصله ای را طی نکرده بود که ناگهان :

"هرامپ"

"روباه حيله گر" با سرعت سر "بوقلمون ظاهر ساز" را با دندان هایش گرفت و با شدت فشرده آنگاه بدن بی جان او را بر روی شانهٔ چپش انداخت.

"غاز گردن دراز" پس از "بوقلمون ظاهر ساز" با عجله وارد حُفرهٔ باریک زیرزمینی شد

ولیکن لحظاتی بعد:

"هرامپ"

"روباه حيله گر" سر او را هم محکم به دندان گرفت و فشرده سپس بدن او را در کنار

"بوقلمون ظاهر ساز" بر روی شانهٔ چپش انداخت.

نفر بعدی "اُردک گندهه" بود که با تانی و کشان کشان وارد تونل تنگ و تاریک زیرزمینی شد اما هنوز مسافتی را به سختی طی نکرده بود که:

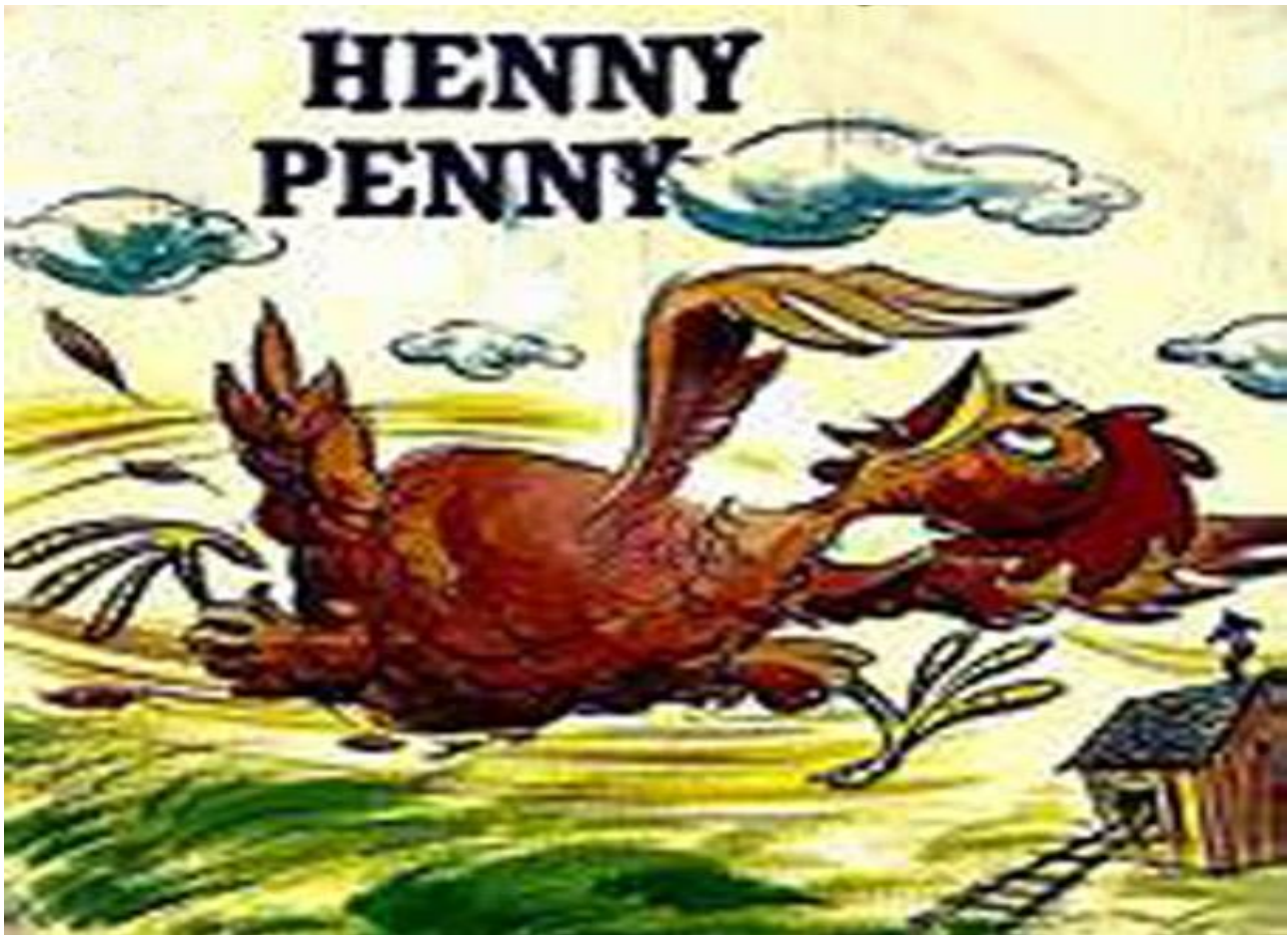
"هرامپ"

"روباه حيله گر" سر "اُردک گندهه" را نیز همانند قبلی ها با دندان هایش گرفت و محکم فشرده سپس بدن بی جان او را هم در کنار سایرین بر روی شانه چپش انداخت.

"خروس از خود راضی" پس از آنها با غرور تمام به داخل تونل باریک زیرزمینی گام نهاد
ولیکن هنوز چندان از دهانه تونل فاصله نگرفته بود که ناگهان:

"هرامپ"

"روباه حيله گر" سر "خروس از خود راضی" را نیز همانند قبلی ها با دندان هایش گرفت و
محکم فشرد اما حیوان بدبخت در آخرین لحظات بانگ برآورد و خواست اعتراض شدید
خود را از این رفتار نابخدانه "روباه حيله گر" ابراز نماید بنابراین قبل از اینکه توسط
"روباه حيله گر" به جمع سایر بخت برگشته ها بیوندد، مثل همیشه شروع به خواندن
آواز "قوقولی قو" نمود.

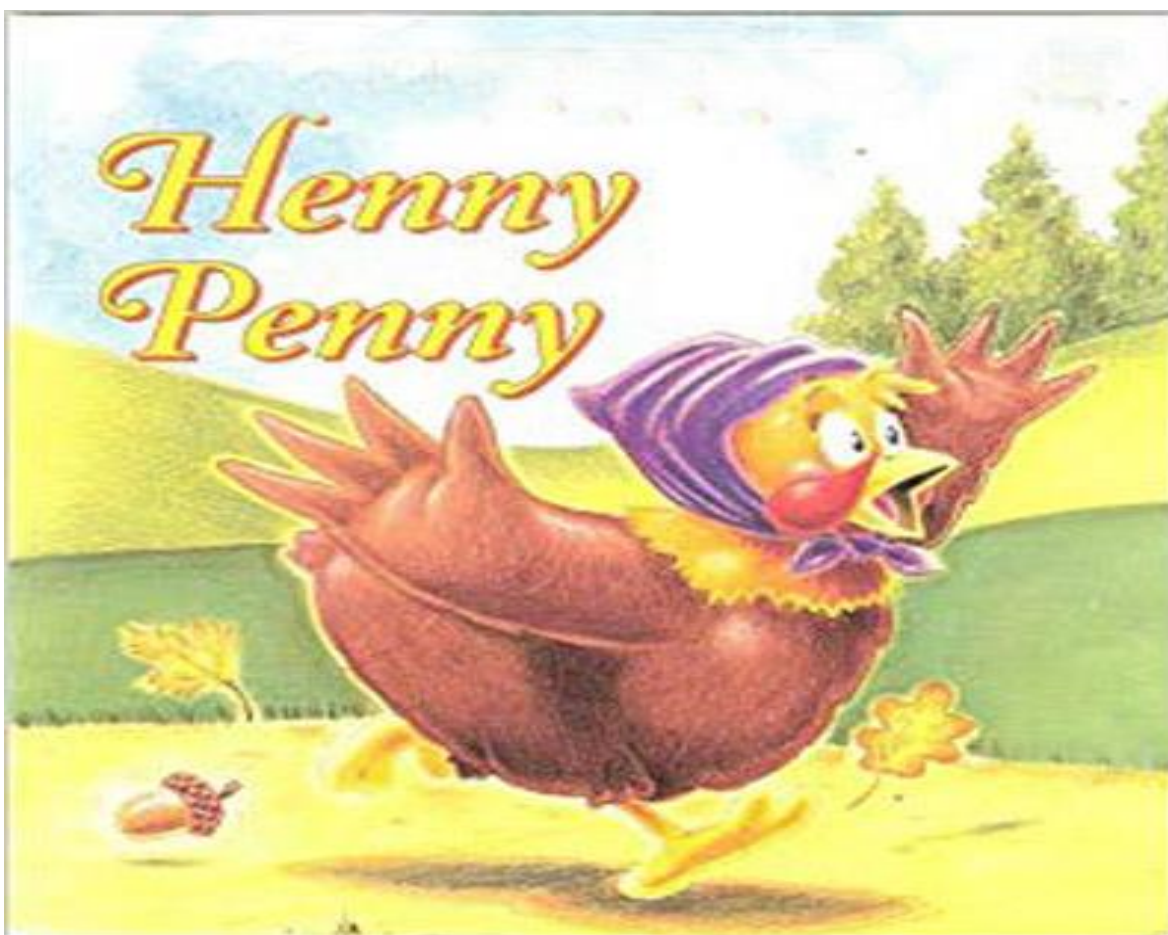


این زمان مصادف با موقعی شد که "مرغ پا کوتاه" تازه به داخل حُفرهٔ باریک قدم گذاشته بود لذا صدای "قوقولی قو"ی "خروس از خود راضی" را به وضوح شنید.

"مرغ پا کوتاه" با خود گفت:

این نشانهٔ خوش شانسی من است زیرا به من اعلام می کند که سپیدهٔ صبح در حال دمیدن می باشد و موقع آن فرا رسیده است که به لانه ام برگردم و برای نوبت امروز تخم دیگری بگذارم.

"مرغ پا کوتاه" با این افکار سرش را برگرداند و به دور خودش چرخید سپس با تقلای فراوان از حفرهٔ باریک خارج شد و بسوی لانه اش روانه گردید.



"مرغ پا کوتاه" بدین ترتیب توانست از دام خطرناکی که "روباه حيله گر" بر سر راهش گسترده بود، با خوش شانسی بگریزد و به لانه امن خویش بازگردد.



"مرغ پا کوتاه" هرگز نتوانست به اطلاع حاکم شهر برساند که چیزی از آسمان فرو افتاده است اما توانست مدت بیست و یک روز را بر روی تخم هایی که گذاشته بود، بنشیند و جوجه های خوشرنگ متعددی را به دنیا بیاورد.



